

نشریات فرگیه

(بقیه از شماره گذشته ، ص ۲۰)

کلمات و اشعار ترکی مولانا

۸۲ - گردک - ۳۳ :

بروزن « زردک » بمعنی حجله عروس (رجوع شود به « لهجه عثمانی »).
شرح آن گردک که اندر راه بود
یک بیک با آن خلیفه وانمود

(مثنوی ، ۵ ، ص ۸۲۸)

۸۳ - کرشمه - ۳۴ :

بکسر اول و دوم بمعنی الفت نمودن و در مرآوده شدن (رجوع به « لهجه عثمانی »).
جان برد بیک کرشمه اول

(دیوان ، ۱ ، ص ۲۶)

گر زخوشچشمان کرشم آموختیم

(مثنوی ، ۳ ، ص ۴۰۹)

۸۴ - کرک - ۳۲ :

بفتح اول و دوم بمعنی باید و شاید . کاشفری گوید : « کرک - حرف و
معناه ینبغی » (دیوان لغات الترك ، ج ۱ ، ص ۳۲۷) .
شبی که مرک در آبد قنق کرک گوید

(دیوان ، ج ، ص ۸۳)

۸۵ - گوترو - ۳۶ :

گوترو (götürü) بمعنی بقیمت مقطوع و بی آنکه وزن کرده یا شمرده شود
(رجوع به « لهجه عثمانی ») .

گفت او را گوترو حلوا بچند

(مثنوی ، ۲ ، ص ۸۴)

۸۶ - گول - ۳۵ :

گول (göl) به معنی حوض و استخر است (کاشفری ، ج ۳ ، ص ۹۸) .

شه چو حوضی دان حشم چون لواها

آب از لواه روان در گولها

(مثنوی ، ۱ ، ص ۵۳۶)

۸۷ - لواش - ۵۷ :

نان معروف (رجوع شود بلفظ شیخ سلیمان) .

کس بفروشد بصد دانکت لواش

(مثنوی ، تکمله ، ص ۲۳۸)

۸۸ - مغول و مغل - ۵۹ :

همچنان کاینجا مغول حیلهدان

گفت میجویم کسی از مصریان

(مثنوی ، ۳ ، ص ۱۴۷)

همچو اسپاه مغل برآسمان

تیر می انداز دفع نزع جان

(مثنوی ، ۶ ، ص ۹۸)

۸۹ - میانجی - ۵۸ :

بضم میم به معنی آشتی دهنده و « میان » به معنی ثواب است (رجوع بکاشفری ،

ج ۳ ، ص ۱۲۹ و ۱۳۵) .

او میانجی شد میان دشمنان

(مثنوی ، ۲ ، ص ۵۵۹)

۹۰ - وشاق - ۹۱ :

بضم واو حیوانی است از جنس گربه (رجوع شود به « لهجه عثمانی ») .

تاگریزی از وشاق و از حریر

(مثنوی ، تکمله ، ص ۶)

۹۱ - یاسه - ۹۷ :

یاسا به معنی عدالت است (لغت ابن مهنا ، قسمت مغولی ، ص ۲۰۸) .

گرفتارندى بره در پيش او
بهر آن ياصه نخفتندى برو

(مثنوی، ۳، ص ۱۴۶)

۹۲ - باغی - ۹۲ :

بمعنی دشمن (کاشغری، ج ۳، ص ۱۸).

ايك چون تو ياغور و من مستعار

(مثنوی، تکمله، ص ۵۱۵)

که باغی رفت و از صرت نسیم مشکبیز آمد

(دیوان، ب، ص ۱۵۷)

۹۳ - براق - ۹۶ :

بفتح اول بمعنی ابله، و آلات جنگ و زره است (رجوع شود بلفظ شیخ سلیمان

و این مهنا، ص ۱۷۲).

قدحها را بیابی کن براق غصها بی کن
خردها را تولاشی کن ز ساغرهای روحانی

(دیوان، ب، ص ۲۵۶)

۹۴ - یرت - ۱۰۲ :

بضم اول بمعنی منزل (رجوع بکاشغری، ج ۳، ص ۵).

خامش که من در یرت دل اردوی سلطان میزنم

(دیوان، ۱، ص ۶۱۸)

یورتکه نزدیک آتد دز برگزید

(مثنوی، ۳، ص ۶۱۴)

۹۵ - یغما بگ - ۹۳ :

یغما بگ ترکستان برزنگ بزداشگر

(دیوان شمس الحقایق، ص ۳۵)

۹۶ - یغما جی - ۹۴ :

همچو یغما جی است خانه میکند

(مثنوی، ۵، ص ۲۳)

۹۷ - یلواج - ۹۵ :

«بلاوج» بفتح باو و او به معنی پیغمبر (کاشغری، ج ۱، ص ۷۸ و ج ۳، ص ۳۵ و لغت ابن مهنا، ص ۱۳۸).

غیر طواشی غمش یا بلاوج مرهمش
هرچه سری برون کند بر سر و پاش میزنم

(دیوان، ج، ص ۱۵۴)

۹۸ - ینگا - ۱۰۰ :

«ینگا» بفتح اول ذن برادر بزرگتر را گویند (کاشغری، ج ۳، ص ۲۱۸).

آن شب گردک نه ینگا دست او
خوش امانت داد اندر دست تو

(مشنوی، تکمله، ص ۳۹۲)

۹۹ - یواش - ۹۸ :

به معنی شخص با حیوانی که ملایم و بردبار باشد (رجوع بکاشغری، ج ۳، ص ۸)

سکسکانید از دم یورغا روید
تایواش و مرکب سلطان شوید

(مشنوی، ۴، ص ۴۴۴)

۱۰۰ - یورغا - ۱۰۱ :

«بریقات» (بضم باو کسر را) : الفرس الهملاج (کاشغری، ج ۳، ص ۱۳۱)

سکسکانید ... (رجوع شود بیت گذشته)

۱۰۱ - یوری - ۱۰۳ :

«یورو» (Yürü) امر است از مصدر « یورومک » (به معنی راه رفتن).

ولی ترجیع پنجم در نیابم جز بدستوری
که شمس الدین تبریزی بفرماید بیایوری
مرا گوید بیایوری که من باغم توز یوری
که تاخونت غسل گردد که تامومت شود نوری

(دیوان، ب، ص ۱۶۰)

۱۰۲ - بیله - ۹۹ :

بفتح اول به معنی «بیلاق» ضد «قشلاق» (رجوع بکاشغری، ج ۱، ص ۱۳)

بهار است و همه ترکان بسوی بیله رو کردند
که وقت آمد که از قشلق بیله رخت گرداند

(دیوان، ب، ص ۱۵۷)